معارف حکمی جامعه ▪ دوفصلنامه علمی تخصصی
سال پنجم ▪ شماره نهم ▪ پاییز و زمستان ۱۴۰۳

امکان وحیانی بودن الفاظ قرآن کریم

منصوره ساری[۱]

چکیده

قرآن کریم به‌عنوان معجزه آخرین فرستاده خداوند، در ضمن آیاتی، خود را به‌عنوان منبع سعادت بشر و کتابی جامع معرفی می‌کند. این کتاب، از قرن‌ها پیش مورد بررسی‌های متعدد قرار گرفته و پرسشی که چندی است اذهان را به خود مشغول ساخته، این است که آیا الفاظ قرآن، همچون محتوای آن الهی هستند یا اینکه تنها محتوا از جانب خداوند بوده و الفاظ را رسول اکرم ﷺ طراحی کرده است. در این زمینه، دیدگاه‌هایی مطرح شده که مشهورترین آنها عبارت است از: الف) الهی بودن الفاظ و محتوا؛ ب) الهی بودن محتوا و بشری بودن الفاظ. در این نوشتار، با استفاده از روش کتابخانه‌ای، ضمن مقایسه این دو دیدگاه و باتوجه‌به آیات قرآن و اعجاز و عصمت پیامبر و تمسک به واژه‌هایی نظیر تلاوت و قرائت، به اثبات الهی بودن الفاظ قرآن می‌پردازیم. در پایان، به بررسی پیامدهای این دو نظریه اشاره خواهد شد.

واژگان کلیدی: وحیانی، الفاظ، قرآن کریم، تحدی، اعجاز.

۱. دانش‌آموخته سطح سه رشته فلسفه اسلامی جامعة الزهراء ﷺ، قم، ایران؛ m.sari@chmail.ir.

مقدمه

قرآن کریم به سبب نقشی که در عرصه‌های گوناگون زندگی بشر داشته، همواره مورد توجه اندیشمندان بوده و از جهات گوناگون مورد بررسی قرار گرفته است و هر روز سؤال‌ها و تحقیق‌های جدیدی درباره آن انجام می‌گیرد. الهی بودن الفاظ این کتاب، ازجمله مسائلی است که از دیرباز مورد توجه بوده است. در این زمینه، دیدگاه‌هایی مطرح شده است که از آن میان، دو نظریه بیش از همه مورد توجه واقع شده‌اند و از آغاز تاکنون نیز بیشترین حجم مباحث، به همین دو دیدگاه اختصاص یافته است:

الف) معانی و معارف قرآن، در قالب همین الفاظ و جمله‌ها از ناحیه خداوند نازل شده است و جبرئیل و پیامبرﷺ، تنها واسطه در ابلاغ پیام الهی به انسان‌ها بوده‌اند (زرکشی، ۱۴۰۸، ج۱، ص۲۲۶ و ۲۳۰).

ب) معانی و معارف قرآن، به تنهایی از ناحیه خداوند و توسط جبرئیل بر پیامبر نازل شده و شخص پیامبرﷺ، آنها را در قالب الفاظ و جمله‌ها ریخته و بر مؤمنان عرضه نموده است.

دیدگاه مقبول و مشهور در میان اندیشمندان اسلامی، الهی بودن الفاظ قرآنی است که در این نوشتار، از راه‌های گوناگون بر این نظر شاهد آورده شده است؛ مانند تحدّی قرآن کریم به همانندآوری و اعجاز بیانی آن، مقایسه بین واژگان قرآن کریم با احادیث قدسی و نبوی و عرضه این مسئله به پیشگاه قرآن و دریافت پاسخ از آن. همچنین مبانی و ادله غیروحیانی بودن الفاظ قرآن، مورد بررسی قرار گرفته و در پایان، پیامدهای رفتاری، بینشی و انگیزشی پذیرش وحیانی بودن الفاظ قرآن کریم بیان گردیده است.

۱. مفهوم‌شناسی

۱ـ۱. وحی

«وحی» واژه‌ای عربی و در اصل، مصدر فعل «وحی یحی» از باب «وعد» است. در معنای اصلی آن آمده است: «وحی عبارت است از: هرآنچه کسی به دیگری القا کند تا بداند» (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج۶، ص۹۳)، به همین مناسبت، در معنای اشاره، اشاره سریع، الهام، نامه و نوشته نیز به کار برده می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۳۷۶، ص۸۵۸). وحی در قرآن، به چهار معنا آمده است:

الف) اشاره پنهانی: این همان معنای لغوی واژه وحی است؛ چنان‌که به اشاره حضرت زکریا علیه‌السلام به قومش، «وحی» اطلاق شده است: «او از محراب عبادتش به‌سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنان گفت: به شکرانه این موهبت، صبح و شام خدا را تسبیح کنید» (مریم:۱۱).

ب) هدایت غریزی: این معنای وحی، بیانگر رهنمودهای طبیعی است که در نهاد تمام موجودات به ودیعت نهاده شده است. هر موجودی به طور غریزی، راه بقا و تداوم حیات خود را می‌داند. از این هدایت طبیعی، در قرآن با نام «وحی» یاد شده است: «و خدا به زنبور عسل وحی کرد که از کوه‌ها و درختان و سقف‌های رفیع منزل گیرید و سپس از میوه‌های شیرین تغذیه کنید...» (نحل:۶۸).

ج) الهام (سروش غیبی): گاهی انسان در حالت اضطرار که گمان می‌برد راه به جایی ندارد، ناگهان درخششی در دل او پدید می‌آید و راه بر او روشن می‌شود و او از آن تنگنا بیرون می‌آید. این پیام‌های رهگشا، همان سروش غیبی است که از پشت پرده هستی به مدد انسان می‌آید. در قرآن، به همین الهامات غیبی، «وحی» اطلاق شده است: «و به مادر موسی وحی کردیم که طفلت را شیر ده و چون بر او ترسان شوی، به دریا افکن...» (قصص:۷).

د) وحی رسالی: این معنای وحی، بیش از هفتاد بار در قرآن آمده است. این وحی، به انبیا اختصاص دارد و شاخصه نبوت آنها به شمار می‌رود. خداوند در آیه‌ای از قرآن کریم بیان می‌کند: «به هیچ بشری نمی‌رسد که خدا با او سخن گوید؛ مگر اینکه وحی کند یا از پشت پرده‌ای حرف زند یا رسولی بفرستد» (شوری:۵۱).

طبق این آیه، برای کیفیت عالی‌ترین نوع وحی که وحی انبیاست، سه روش بیان شده است: ۱. گفتار خداوند بدون واسطه؛ ۲. تکلم خداوند از ورای حجاب؛ ۳. دریافت وحی ازطریق فرشته الهی.

۲ـ۱. قرآن

واژه «قرآن» مصدر است؛ مانند رجحان، کفران، فرقان و نقصان (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج۱، ص۲۲).

قرآن در اصطلاح دارای دو معنای اصلی است:

الف) جمع و گردآوری: کسانی که به این معنا قائل‌اند، در آیه ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ (قیامت:۱۷)، واژه «جمعه» و «قرآن» را مترادف و هم‌معنا می‌دانند. در وجه نام‌گذاری آن به «قرآن»

گفته‌اند: «زیرا قرآن، جامع فواید کتاب‌های دیگر انبیا، مانند تورات، انجیل و زبور است که از سوی خدا نازل شده است؛ بلکه جامع فواید همه علوم می‌باشد» (عسگری، ۱۴۰۶، ج۱، ص۲۶۱).

ب) قرآن، به معنای «خواندن» (جمع نویسندگان، ۱۳۸۶، ج۱، ص۲۲): اگر این معنا را بپذیریم، آیه ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ به این معناست: «همانا پیوسته کردن اجزای آن به یکدیگر و خواندن آن بر تو، به عهده ماست». طبق این معنا، کتاب آسمانی مسلمانان، به اعتبار آنکه «خواندنی» است، «قرآن» نام گرفته است.

۲. مبانی دیدگاه وحیانی بودن الفاظ قرآن

۱ـ۲. دلالت لفظ بر معنای موضوع‌له

«دلالت» به معنای راهنمایی کردن، و دارای اقسام گوناگونی ازجمله دلالت لفظ بر معنا است. در این دلالت، انسان با شنیدن یک لفظ، ذهنش به‌سوی معنایی منتقل می‌شود. باتوجه‌به این دلالت، در قرآن الفاظی به کار رفته است که با شنیدن آنها، معنای خاصی به ذهن می‌رسد. این الفاظ عبارت‌اند از: قرائت، تلاوت، ترتیل و مانند آن. این واژگان، ازنظر لغوی، معنای خواندنی دارند، نه معنای مفهومی. به کار بردن این الفاظ، نشانگر آن است که قرآن، از جنس امور خواندنی و توأم با الفاظ است؛ وگرنه به کار بردن این واژه‌ها در مورد امری که فهمیدنی و درک‌کردنی باشد، کاری عبث خواهد بود. همچنین به کار بردن این واژگان زمانی صحیح است که الفاظ و معانی، هر دو از یک شخص باشند و بازگوکننده، بدون آنکه چیزی بر آن بیفزاید، آن را تلاوت کند (معرفت، ۱۴۱۶، ص۵۸).

۲ـ۲. عصمت

یکی از ویژگی‌های موردنیاز پیامبرﷺ، عصمت است که خود شامل سه مرحله است: الف) عصمت در دریافت وحی؛ ب) عصمت در ابلاغ وحی؛ ج) عصمت از معصیت و گناه.

مرحله اوّل و دوم، به طور مستقیم با وحی در ارتباط هستند و بیانگر این امر می‌باشند که پیامبر در مرحله تلقی و ادراک وحی، نباید هیچ خطا و اشتباهی داشته باشد و در زمینه ابلاغ وحی و رساندن آن به بشر نیز باید عاری از خطا و اشتباه باشد. اما مرحله سوم، مربوط به شخص پیامبر است که نباید در فعل و گفتارش خطا و معصیتی باشد؛ چراکه

در غیر این صورت، به سلب اعتماد مردم منجر خواهد شد. باتوجه‌به دو مرحله نخست، پیامبر هیچ دخل و تصرفی، حتی لفظی، در مورد وحی نمی‌تواند انجام دهد و مأمور به ابلاغِ عین آن چیزی است که دریافت کرده است.

۳ـ۲. مبانی حکمت متعالیه، مانند وحدت وجود و تشکیکی بودن وجود

در مقابل نظرهای مختلفی که درباره وحدت و کثرت وجود مطرح می‌شود، ملاصدرا قائل به وحدت وجود است؛ به این‌معنا که یک وجود، حقیقتاً در عالم است؛ اما باوجود این، کثرت نیز امری واقعی و حقیقی است و برای جمع این دو امر حقیقی در عالم، بحث اختلاف تشکیکی میان موجودات را مطرح می‌کند. به‌عبارت‌دیگر، وجود واحدی که در عالم است، دارای مراتب و شدت و ضعف است و موجودات، در عین وحدت داشتن در حقیقت واحده وجود، در مراتب همین وجود با هم اختلاف دارند (شیروانی، ۱۳۹۲، ص۱۱۲).

مطابق این مبانی باید گفت که حقیقت وحی نیز مانند حقیقت وجود، یک چیز واحد است؛ اما دارای مراتب گوناگون است که عالی‌ترین مرتبه آن، وحی رسالی و مخصوص پیامبران است و نازل‌ترین مرتبه آن، غرایز و هدایت‌های تکوینی است که خداوند در حیوانات قرار داده است. درحقیقت، این روح پیامبر است که با رهایی از علایق دنیوی و پیراستگی از آلودگی‌ها، به مراتب بالا صعود می‌کند و شایستگی دریافت مستقیم وحی از خداوند را به دست می‌آورد و پس از این صعود، نزول صورت می‌گیرد. یعنی برای اینکه وحی مناسب موجودات مادی و مورد استفاده آنها واقع شود، هنگام نزول به آسمان دنیا، در قالب کلمات و اصوات تجدد می‌یابد (لاهیجی، ۱۳۸۳، ص۳۶۴).

۳. تبیین و بررسی ادله غیروحیانی بودن الفاظ قرآن

عده‌ای در ردّ نظریه الهی بودن الفاظ قرآن کریم، به آیاتی تمسک کرده‌اند که در ادامه، به نقد و بررسی آنها می‌پردازیم.

۱ـ۳. آیه نزول قرآن بر قلب پیامبرﷺ

ـ «روح‌الأمین، آن را بر قلب تو نازل کرد» (شعرا:۱۹۳ـ۱۹۴).

ـ «جبرئیل به فرمان خداوند، قرآن را بر قلب تو رسانید» (بقره:۹۷).

این گروه با این استدلال که قلب، جایگاه معناست و نه الفاظ، معتقدند نزول قرآن به‌صورت معنا و مفاهیم بوده و پیامبرﷺ آن معنا را در قالب الفاظ درآورده است.

در ردّ این استدلال باید گفت که این آیه، نه‌تنها بشری بودن الفاظ را اثبات نمی‌کند، بلکه منجر به ردّ این نظر هم می‌شود؛ زیرا طبق فرموده علامه طباطبایی، ضمیر «هُ» در «نَزَّلَهُ» اشاره به قرآن دارد و قرآن، مرکّب از الفاظ و معناست، نه معنا به تنهایی.

همچنین در این آیه، عبارت ﴿عَلَى قَلْبِكَ﴾ آمده است؛ درحالی‌که اگر لفظ از پیامبر باشد، باید عبارت «عَلَی قَلبِی» می‌آمد؛ یعنی قرآن بر قلب من نازل شده است. اما اینکه ضمیر مخاطب به‌جای متکلم به کار برده شده، بیانگر نبود دخالت آن حضرت در الفاظ قرآن است و اینکه تنها آنچه را دریافت کرده، ابلاغ نموده است.

در ادامه این آیه، خداوند می‌فرماید: «قرآن به زبان عربی فصیح نازل شده است» (شعرا:۱۹۵). براین‌اساس، در صورتی تعبیر زبان عربی صحیح خواهد بود که الفاظ و محتوا باهم باشند؛ وگرنه معنا به تنهایی، زبان عربی نامیده نمی‌شود و این مطلب، صراحت در وحیانی بودن الفاظ دارد (طباطبایی، ۱۳۶۷، ج۱۵، ص۴۱۸).

۲ـ۳. آیه آسان کردن قرآن به زبان پیامبرﷺ

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «ما حقایق این قرآن را تنها به زبان تو سهل و آسان کردیم» (مریم:۹۷ و دخان:۵۸). طبق این آیه، منکران وحیانی بودن الفاظ، این گونه استدلال می‌کنند که منظور از آسان شدن قرآن به زبان پیامبر این است که به پیامبر اجازه داده شده است تا آن معارف سنگین و سخت را در قالب الفاظ قرار دهد و به این نحو، فهم آن آسان گردد.

علامه طباطبایی معتقد است که این آیه، اشاره به جایگاه قبل از نزول وحی دارد؛ یعنی قرآن قبل از نزول، با عبارت‌های بلندمرتبه و خارج از ادراک بشر، در لوح محفوظ قرار داشته و اگر به همان شکل نازل می‌شد، فهم بشر به معارف بلند آن دست نمی‌یافت؛ اما خداوند آن را به‌صورت خواندنی و مطابق با زبان مردم آن عصر فرو فرستاد تا برای بشر قابل استفاده گردد (طباطبایی، ۱۳۶۷، ج۱۴، ص۱۱۶).

۳ـ۳. تأثیرپذیری از فرهنگ زمانه

ازجمله دلیل‌های قائلان به نبوی بودن الفاظ قرآن، اثرپذیری آیات قرآن از فرهنگ زمانه است و اینکه جریان‌ها و وقایعی که مربوط به آن زمان بوده، در قرآن آمده است. این امر نشان‌دهنده آن است که شخص پیامبر، الفاظ را طراحی نموده و این‌چنین، فرهنگ آن زمان به آیات سرایت کرده است.

اما باید گفت اگرچه خطاب خداوند به پیامبر است، اما در برخی موارد، معاصران آن حضرت نیز مورد خطاب قرار گرفته‌اند و گاه پاسخ سؤال‌هایی که از پیامبر پرسیده می‌شد، به پیامبر وحی می‌شده است. همچنین برای انتقال پیام الهی، از ضرب‌المثل‌های رایج آن زمان استفاده کرده و نیز گزارش برخی از حوادث آن زمان را به‌عنوان شأن نزول آیات مطرح نموده است. براین‌اساس، این مقدار حضور فرهنگ زمانه در قرآن مانعی ندارد و چه‌بسا نشان‌دهنده ارتباط این کتاب آسمانی با زندگی مردم است.

۴. نقد مبانی دیدگاه غیروحیانی بودن الفاظ قرآن کریم

۱ـ۴. نقد اوّل

معتقدان به نبوی بودن الفاظ قرآن با بیان اینکه تولید لفظ، نیازمند ابزار مادی است، این عمل را شایسته موجود مجرد نمی‌دانند و درنتیجه، تولید الفاظ از جانب خداوند را انکار می‌کنند و آن را به پیامبرﷺ نسبت می‌دهند.

در این زمینه باید گفت خداوند در قرآن می‌فرماید: «و شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید، مگر از راه وحی یا از پشت حجاب یا رسولی می‌فرستد و به فرمان او آنچه را بخواهد وحی می‌کند؛ چراکه او بلندمقام و حکیم است» (شوری:۵۱).

در مورد اینکه مراد از سخن گفتن در این آیه چیست، صاحب تفسیر المیزان معتقد است که در این آیه، منظور از سخن گفتن، تکلم واقعی است؛ زیرا استثناء ﴿إِلَّا وَحْيًا﴾ تمام نیست، جز آنکه کلامی که مدلول ﴿أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ﴾ است، حقیقت سخن گفتن باشد (طباطبایی، ۱۳۶۷، ج۱۸، ص۴۴۴).

اما کلام، عبارت است از فهماندن ما فی الضمیر به‌وسیله اصوات مرکّبی که از روی وضع و قرارداد، بر معنا دلالت کند و کلام به این معنا، مخصوص انسان اجتماعی است

کـه نیازمنـد همـکاری اعضا و مفاهمه و مکالمه اسـت. همچنین آن اصـوات مرکّب، برای تولید، نیازمند حنجره‌ای است که صوت از آن خارج شـود و با مخارج حروف برخورد کند و با دلالت وضعی و اعتباری، مقاصد گوینده را به شنونده منتقل نماید. پس سخن گفتن، به معنای متعارف در مورد هر موجود مجردِ فاقد حنجره، منتفی است؛ حتی خدا و فرشته (جبرییل). درنتیجه، خدا با پیامبر سـخن گفته اسـت؛ منتها سـخن گفتن خدا، به غیر از طریق متعارف و به طرز خاصی بوده است.

۲ـ۴. نقد دوم

بـر اسـاس دیـدگاه غیروحیانـی بـودن الفاظ، عصمـت در پیکره وحـی به این معناسـت که اوّلاً، پیامبـر واقعـاً مواجهـه‌ای بـا خـدا داشـته اسـت. ثانیاً، تفسـیر پیامبـر از ایـن مواجهه و ترجمـه‌اش از آن، درسـت اسـت و در تفسـیر و ترجمـه او خطـا راه نـدارد. ثالثـاً، فهـم پیامبر از ایـن تجربـه‌اش، خطابردار نیسـت. رابعـاً، پیامبر فهم خود را دقیقاً به دیگـران انتقال داده است (قائمی‌نیا، ۱۳۸۱، ص۲۸).

اما در بررسـی این بیان باید پرسـید که عصمت زبانی چه طور؟ آیا پیامبر می‌تواند ادعا کند واژه‌هایی که در گزارش لزومی به کار می‌برد، همان واژه‌هایی هستند که خدا به کار برده است؟ پاسخ، منفی است؛ زیرا وحی در این دیدگاه، اصلاً سرشت زبانی ندارد. درواقع، خدا جمله‌هایی را القا نکرده است تا پیامبر ادعا کند که واژه‌های جمله‌ها را دقیقاً به کار می‌برد.

قطعاً طبق دیدگاه تجربه وحیانی، در عصمت پیامبر در تبلیغ، تردید ایجاد می‌شود که مغایر با ضروریات دین است؛ زیرا هدف وحی و بعثت لغو می‌گردد و این بزرگ‌ترین نقص برای وحی است.

۳ـ۴. نقد سوم

قائلان به نظریه بشـری بودن الفاظ قرآن کریم، وحی را به‌عنوان یک حقیقت واحد که دارای مراتـب باشـد و شـخصی به نام پیامبر با کسـب طهارت و پاکی روحی بـه بالاترین مرتبه آن دسـت یافته باشـد، نمی‌پذیرند؛ بلکه معتقدند حقیقت وحی، چیزی جز «مواجهه با خدا» نیسـت و در مواجهه، کسـب حقایق وجود ندارد؛ بلکه تنها تجربه دینی مطرح است (شاکر،

۱۳۷۹، ص۲۸). در مقابل این نظریه باید گفت که این نگرش، به نفی وحی منجر می‌شود؛ زیرا وحی پدیده‌ای خواهد بود که حاصل تجربه‌های دینی اشخاصی است که دارای احساس قدسی باشند و این حالت لزوماً اختصاص به پیامبر ندارد و می‌تواند توسط افراد دیگر نیز به وجود آید.

۵. ادله دیدگاه وحیانی بودن الفاظ قرآن کریم

۵ـ۱. محیط زندگی پیامبرﷺ قبل از بعثت

شبه‌جزیره عربستان، نه‌تنها ازلحاظ جوّی و جغرافیایی، بلکه مردمان آن، از علم و فرهنگ و عقلانیت نیز بهره چندانی نداشتند و به چیزی جز شعر و شاعری بها نمی‌دانند؛ به‌گونه‌ای که به دلیل انجام اعمال ناشایستی ازجمله زنده‌به‌گور کردن دختران، ازدواج با محارم و کارهای مخالف شئون انسانی، به عرب جاهلی معروف شدند. امام علی‌ؑ در توصیف آنان فرموده است: «شما ملت عرب، بدترین دین را داشتید، در بدترین خانه زندگی می‌کردید، در میان خارها و سنگ‌های خشن و مارهای سمّی خطرناک فاقد شنوایی به سر می‌بردید، آب‌های آلوده می‌نوشیدید، غذاهای ناگوار می‌خوردید، خون یکدیگر را به ناحق می‌ریختید، پیوند خویشاوندی را می‌بریدید و مفاسد و گناهان، شما را فراگرفته بود» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۶).

حال در این جامعه چگونه ممکن است فردی ظهور کند درحالی‌که امّی است و کلامش نه‌تنها اندیشمندان و صاحبان علم و فرهنگ را به زانو درآورد، بلکه مایه هدایت انسان‌ها شود؟ روشن است که جز نزول وحی بر فردی امّی، نام دیگری نمی‌توان بر این کلام نهاد. اگرچه این دلیل، در زمینه اثبات نبوت پیامبرﷺ به کار می‌رود، اما چون در آن زمان، سخنوران فصیحی در میان اعراب حضور داشته‌اند، هیچ‌یک قادر به آوردن چنین پیامی نبوده‌اند. ازاین‌رو، می‌توان نتیجه گرفت که بیان این الفاظ، خارج از توان انسان‌هاست.

۵ـ۲. تفاوت سخنان پیامبرﷺ و قرآن کریم

با بررسی آیات قرآن و سخنان پیامبرﷺ متوجه خواهیم شد که اسلوب و سبک این دو کلام و فصاحت و بلاغت آنها، کاملاً متفاوت است؛ به‌گونه‌ای که حتی خود اعراب هم بعد از

شـنیدن آیات قرآن، متوجه تفاوت بسـیار زیاد این دو کلام شـده‌اند. سـخنور سرشناس عرب، ولیدبن‌مغیره، در این باره می‌گوید: «آنچه فرزند ابن‌ابی‌کبشه می‌گوید، به خدا سوگند! که نه شعر است و نه گزاف‌گویی بی‌خردان. بی‌گمان گفته او سخن خداست» (طبری، ۱۳۵۲، ج۲۹، ص۹۸).

۳ـ۵. فهم مخاطبان

در قرآن کریم، به اعتراضی از جانب مشـرکان عصر نزول قرآن اشـاره شده است که «اگر قرآن از جانـب خداونـد اسـت، چـرا بر شـخص ثروتمندی مانند بـزرگ مکه یا طائف نازل نشـده است؟» (زخرف:۳۱).

این اعتراض، به‌خوبی فهم مخاطبان عصر نزول را نشان می‌دهد که آنها قرآن را مجموعه‌ای از لفظ و معنا می‌دانسـته‌اند که از سـوی خداوند بر فردی نازل شـده که هیچ جایگاه علمی نداشـته اسـت. در این اعتراض، آنان متوجه این امر شـده‌اند که برای این نزول، نیاز به علم و دانش نیست؛ چراکه آن شخص موردنظر، هیچ نقشی در پردازش الفاظ و محتوای این کتاب نخواهد داشت و این عنایتی الهی است که شامل حال فردی می‌شود که خدا بخواهد.

۴ـ۵. تحدّی

خداوند فرستاده خویش را در هر عصری با سلاح معجزه تقویت نموده و معجزه فرستادگان، با چیزی که در آن عصر رواج داشـته، هماهنگ بوده اسـت؛ به‌عنوان‌مثال، معجزه حضرت عیسـی علیه‌السلام شـفای کور مادرزاد بود؛ به این دلیل که در جامعه آن روز، علم طب بسـیار مورد توجه بود. همچنین به دلیل اینکه مردم زمان حضرت موسـی علیه‌السلام در سـحر و جادو مهارت داشـتند، معجزه ایشـان، غلبه بر سـحر سـاحران بود. عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز عصر سـخنوری و سخن‌شناسـی بـوده اسـت و به تعبیر علامـه طباطبایـی، تاریخ به‌خوبی نشـان می‌دهد که اعراب اصیل و خالص آن زمان، از نظر سخن‌سـرایی و نکته‌سـنجی و ریزه‌کاری‌های ادبی به جایی رسیده بودند که بی‌سابقه بود. بنابراین، معجزه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کتابی قرار داده شد که از جانب خداوند و توسط فرشته وحی بر ایشان نازل شود و منکران خود را در مراحل مختلف بـه مبـارزه بطلبد کـه «هرکس معتقد اسـت این کتاب سـاخته‌وپرداخته ذهن بشـری مانند اوست، پس همانند این کتاب را بیاورد» (طور:۳۳ـ۳۴).

اما نتیجه این تحدی‌ها، چیزی جز عجز مخاطبان نبوده است. شایان ذکر است که مخاطبان خداوند در این مبارزه، تمام جهانیان در تمام عصرها هستند و حتی خود پیامبرﷺ نیز مورد خطاب است و این مطلب، دلالت بر آن دارد که حتی پیامبر هم از آوردن کتابی با چنین محتوا و الفاظی عاجز است.

۵ـ۵. اعجاز لفظی قرآن

کلمات قرآن با دقت و ظرافت خاصی انتخاب شده‌اند؛ به‌طوری‌که هر لفظ، معنای موردنظر را به بهترین نحو و در نهایت فصاحت، بلاغت، شیوایی و دلنشینی منتقل می‌کند. این در حالی است که خود واژه‌ها به تنهایی و بدون در نظر گرفتن ترکیب و تألیف، چیزی است که عرب شبانه‌روز با آن سروکار داشته است. براین‌اساس، چینش این کلمات، دارای اعجاز است؛ به‌گونه‌ای که اگر کلمه‌ای را برداریم و کلمه‌ای دیگر جایگزین آن کنیم، کلمه جایگزین‌شده نمی‌تواند تمام ویژگی‌های موضع کلمه اصلی را ایفا کند (معرفت، ۱۴۱۶، ج۵، ص۳۱۶). همچنین سبکی که قرآن برای بیان عبارت‌های خود برگزیده، به‌گونه‌ای است که نه شاعران می‌توانند نام شعر بر آن بگذارند و نه سخنوران عرب، نام نثر.

در باطن قرآن، نوعی موسیقی وجود دارد که با موسیقی ظاهری برآمده از قافیه و الفاظ مسجع متفاوت است. درواقع، این موسیقی باطنی قرآن، ترکیبی از زیبایی لفظ و فخامت معناست که احساسات را برمی‌انگیزد و جان را به اهتزاز درمی‌آورد و تا اعماق جان نفوذ می‌کند؛ به‌گونه‌ای که در هنگام خواندن قرآن، در برابر عباراتی قرار می‌گیریم که قافیه و وزن ندارند و این موسیقی باطنی، نوعی اعجاز است که بدون هیچ ترکیب ادبی، تمام روح و جان انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد (همان، ص۱۹۷)، به‌راستی که الفاظی با این اوصاف نمی‌توانند ساخته پیامبرﷺ باشند؛ چراکه در سایر الفاظ پیامبرﷺ، این اوصاف دیده نمی‌شود. گفتنی است که این استدلال از آن جهت با تحدی متفاوت است که در تحدی، خود پیامبر نیز دعوت به همانندآوری برای قرآن شده است؛ اما در اعجاز لفظی، به بیان ویژگی‌هایی می‌پردازیم که در قرآن وجود دارد و در سایر نوشته‌های پیامبر وجود ندارد.

۶ـ۵. تعبیر قول و قرائت

در آیات چندی، از قرآن به‌عنوان «قول» یاد شده است؛ مانند ﴿إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ﴾ (طارق:۱۳). همچنین در آیات دیگر تعبیرهای «قرائت»، «تلاوت» و «ترتیل» به کار رفته است؛ مانند ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ﴾ (نحل:۹۸). این واژگان باتوجه‌به مبنای دلالت لفظ بر معنای موضوع‌له، به اثبات وحیانی بودن الفاظ منجر می‌شوند؛ چراکه قرائت و واژگانی ازاین‌دست، عبارت‌اند از: خواندن الفاظی که دیگری تنظیم کرده، و این با واژه «تکلم» فرق دارد که عبارت است از: انشای معنا با الفاظ خود شخص. پس زمانی که در مورد قرآن، این تعابیر به کار می‌رود، پیامبر الفاظ شخص دیگری را بازگو می‌کند و در اینجا قرینه برخلاف معنای ظاهری وجود ندارد (معرفت، ۱۳۸۴، ص۵۷).

۷ـ۵. اختیار نداشتن پیامبر در تغییر قرآن

روشن است که هرگاه فردی جمله‌هایی را بیان نماید و عبارات و الفاظ را در کنار هم قرار دهد، هر زمان که اراده کند، می‌تواند در کلام خود تغییراتی ایجاد کند. اما در قرآن کریم آمده است که پیامبرﷺ، اختیار تبدیل و تغییر در قرآن را ندارد: «بگو: مرا نرسد و حق ندارم و در توانم نیست که [همه یا برخی از] آن را از پیش خود تبدیل کنم. من جز آنچه را به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم...» (ابوزید، ۱۳۸۰، ص۴۵). این سلب اختیار نشان‌دهنده آن است که الفاظ و عبارات قرآن، از پیامبرﷺ نیست؛ وگرنه هر انسانی می‌تواند آنچه را گفته است، به تعبیر و بیان دیگری بازگو کند (همان).

۸ـ۵. تلاش پیامبرﷺ برای حفظ آیات

به روایت تاریخ، پیامبرﷺ در زمان نزول وحی دستور می‌داد که کاتبان، آیات را بنویسند و ثبت و ضبط کنند. همچنین خود ایشان در اوایل دوران وحی، آیات را مرتب تکرار می‌کرد و برای حفظ و نگهداری آن بسیار می‌کوشید. این تلاش و نگرانی برای حفظ و ثبت آیات نشان می‌دهد که الفاظ، از جانب ایشان نبوده و آن حضرت هر لحظه بیم فراموشی یا تغییر لفظی را که از جانب خداوند وحی شده، داشته است (رامیار، ۱۳۴۶، ص۱۹۵).

۹ـ۵. نزول قرآن به زبان عربی

قرآن در آیات متعددی تصریح می‌کند که خداوند، کتابش را به زبان عربی بر پیامبرﷺ نازل کرده است؛ ازجمله: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (یوسف:۲). ازآنجاکه زبان، یعنی الفاظ و واژه‌ها و عبارات معین، تصریح خداوند به اینکه قرآن به زبان عربی نازل شده، نشان می‌دهد که حق‌تعالی در کنار معانی، الفاظ را هم وحی نموده است (طباطبایی، ۱۳۶۷، ج۱۵، ص۴۱۸).

۱۰ـ۵. تهدید شدن پیامبرﷺ در خصوص تغییر قرآن

خداوند در قرآن، پیامبرﷺ را در مورد ایجاد هرگونه تغییری در قرآن تهدید می‌کند. در آیات ۴۴ به بعد سوره حاقه می‌خوانیم: «اگر او سخنی دروغ بر ما می‌بست، ما او را با قدرت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم و هیچ‌کس از شما نمی‌توانست از [مجازات] او مانع شود». این تهدید شدید و هولناک بیانگر آن است که نه‌تنها محتوا، بلکه الفاظ قرآن از جانب خداوند است؛ چراکه اگر الفاظ از پیامبرﷺ بود، در صورت ایجاد تغییر در آن از سوی پیامبرﷺ، نباید مجازاتی برای ایشان در نظر گرفته می‌شد.

۶. آثار پذیرش وحیانی بودن الفاظ قرآن کریم

۱ـ۶. اثبات اعجاز در بُعد لفظی و واژگانی قرآن

مطابق نظریه وحیانی بودن الفاظ، بُعد اعجاز لفظی برای قرآن ثابت خواهد بود؛ به این معنا که کسی جز خداوند نمی‌تواند چنین الفاظ و عباراتی را در کنار هم قرار دهد و درعین‌حال، به محتوا و آهنگ و فصاحت کلام لطمه وارد نشود. این در حالی است که با غیروحیانی دانستن الفاظ، اعجاز بیانی از بین می‌رود؛ چراکه نه‌تنها پیامبر، بلکه اشخاص دیگر نیز قادر به آوردن چنین الفاظی خواهند بود (حسینی، ۱۳۷۹، ص۲۲۰).

۲ـ۶. اثبات عصمت پیامبرﷺ

یکی از لوازم و نتایج دیدگاه تجربی بودن وحی، نفی و انکار عصمت انبیا و ازجمله پیامبر اکرمﷺ است. وقتی که وحی، چیزی غیر از تجربه دینی شمرده نمی‌شود و از سرشت زبانی عاری است، لازمه اجتناب‌ناپذیر چنین برداشتی از وحی این است که پیامبر، معصوم

نیست و آنچه به‌صورت وحی مکتوب (قرآن) در دست ما قرار دارد، نه وحی الهی و خطاناپذیر، که فرآورده پیامبر و خطاپذیر و درنتیجه، تحریف‌شده است (طباطبایی، ۱۳۶۷، ج۲، ص۱۸۷). اما وحیانی دانستن الفاظ قرآن، به اثبات عصمت برای پیامبر در همه ابعاد منجر می‌شود.

۳ـ۶. حفظ قداست برای الفاظ و کلمات قرآن

مسلمانان همیشه برای الفاظ و واژه‌های قرآن ارزش قائل بوده و به آنها حرمت می‌نهاده‌اند. به‌کارگیری هنر خط و روش‌های گوناگون خطاطی و تذهیب و دیگر آرایه‌های هنری در مورد قرآن و رعایت ادب و طهارت در تماس با کلمه‌های قرآن، همگی نشانه‌ها و جلوه‌هایی از احساس قداست و ارزشی است که مسلمانان در مواجهه با کلمه‌ها و حرف‌های قرآن داشته و دارند. بشری دانستن الفاظ قرآن، این ارزش و قداست را از میان می‌برد و الفاظ و کلمات قرآن را در سطح الفاظ و کلمه‌های سایر کتاب‌ها و نوشته‌ها قرار می‌دهد (حسینی، ۱۳۷۹).

۴ـ۶. نادیده نگرفتن اجماع مسلمانان

یکی از پیامدهای قائل شدن به بشری بودن الفاظ و آیات قرآن مجید، نادیده گرفتن و از بین بردن و مخالفت نمودن با اجماع مسلّم و محکمی است که دلالت بر الهی و وحیانی بودن الفاظ قرآن دارد؛ چراکه اجماع قطعی بر این امر دلالت دارد که همانند معنا و محتوای وحیانی آن، الفاظ قرآن نیز الهی و وحیانی‌اند و مسلمانان از همان صدر اسلام تا به حال بر این باور بوده و هستند که الفاظ قرآن، همانند معانی آن، وحیانی می‌باشند (امینی، ۱۳۸۵، ص۷۴).

۵ـ۶. انحصار حقانیت و برتری دین

دررابطه‌با حق بودن ادیان، نظرهایی وجود دارد؛ ازجمله نظریه انحصارگرایی که حقانیت را در یک دین می‌داند. در مقابل آن، کثرت‌گرایی[1] دینی است که معتقد است هیچ دینی به طور کامل دربردارنده حقیقت نیست و هر دینی بهره‌ای از حقیقت دارد. اگر این نظریه شکافته شود، درون آن چند پیش‌فرض وجود دارد: اوّل اینکه وحی، از مقوله تجلی است و

۱. پلورالیسم

نه سخن گفتن. دوم اینکه نبوت، نوعی تجربه و مواجهه عقلی، حسی یا احساسی است. سوم، تجربه، یا در قالب مفاهیم و تصورات بشر صورت می‌گیرد یا در قالب مفاهیم و تصورات، تعبیر و بیان می‌شود. چهارم، مفاهیم و تصورات تجربه‌گر، متأثر از فرهنگ و محیط اوست. درنتیجه، پیامبران آنچه گفته‌اند، برداشت‌های ایشان از حقیقت است و نه حقیقت چنان‌که هست. پس ادعاهای آنها، مربوط به شناخت حقیقت نسبی است و هریک بخشی از آن را شناخته و معرفی کرده‌اند. بنابراین، همه ادیان، ارزش یکسانی دارند و هیچ‌یک بر دیگری برتری ندارد (هیک، ۱۳۷۶، ص۲۴۵). براین‌اساس پیامبر از منظر دینی ـ فرهنگی خویش با حقیقت مواجه شده است نه از منظر بیرونی، عینی و فراگیر، و این به معنای انکار وحیانی بودن الفاظ یک متن دینی مثل قرآن است؛ زیرا وحیانی بودن الفاظ در فرایند تجربه و مواجهه، به معنای دخالت مستقیم خداوند در شکل‌گیری معرفت و ادراک پیامبر است. یعنی در این صورت، این پیامبر نیست که در چهارچوب ذهنی و فرهنگی خویش به شناخت خدا دست می‌یابد؛ بلکه خداوند است که خود را برای پیامبر معرفی می‌کند.

بنابراین، وحیانی بودن الفاظ یک متن دینی، عینیت تجربه را در پی دارد و درواقع، تبدیل‌کننده یک احساس محض به ارتباط زبانی با حقیقت است. گذشته از اینکه در این صورت نه‌تنها بخش معرفتی دین جنبه عینی و بیرونی پیدا می‌کند، بلکه بخش تشریعی آن نیز توجیه معقول می‌یابد؛ زیرا در ارتباط زبانی، هم خدا معرفی می‌شود و هم خواسته او؛ درحالی‌که در پلورالیسم دینی ازآنجاکه اصل ارتباط زبانی و وحیانی بودن الفاظ نادیده گرفته می‌شود، مجالی برای جنبه تشریعی باقی نمی‌ماند.

۶ـ۶. بسته شدن باب تحریف

یکی از چیزهایی که موجب ایجاد شبهه در خصوص تحریف قرآن مجید می‌شود، قائل شدن به بشری بودن آیات کلام‌الله مجید است. زرقانی در بیان این مطلب می‌نویسد: «إنّ الإعجاز منوطٌ بالألفاظ القرآن، فلو أُبيحَ أدائهُ بالمعنى لذهب إعجازه و كان مظنةً للتغيير و التبديل؛ همانا اعجاز، وابسته به الفاظ قرآن است. پس اگر نقل به معنا جایز باشد، اعجاز آن از بین می‌رود و در معرض تغییر و تبدیل قرار خواهد گرفت» (زرقانی، ۱۴۰۸، ج۱، ص۴۲).

نتیجه‌گیری

این مقاله، به بررسی و تحلیل در باب آفریننده الفاظ و عبارات قرآن کریم پرداخته که برخی را بـا هـر انگیزه‌ای بر آن داشـته اسـت تا الفـاظ را از جانب آن پیامبر گرامـی ﷺ بدانند. این گـروه بـرای ادعـای خود دلیـل محکمی مطرح نکرده و تنهـا به آیه‌ای از قرآن کـه بر نزول قرآن بـر قلـب پیامبر دلالت دارد، تمسـک نموده‌انـد؛ درحالی‌که با نگاهی عمیق بـه این آیه، نظر ایـن گـروه رد می‌شـود. امـا در این مقالـه، باتوجه‌به دلیل‌های ذکرشـده و با اسـتفاده از آیات قـرآن ثابـت شـد که آن حضـرت، تنها نقـش قابلیـت و دریافت‌کنندگـی وحـی را دارا بوده و نقشـی در فاعلیت و پردازش آن نداشـته اسـت. همچنین اعتقاد کسـانی که الفاظ قرآن را سـاخته‌وپرداخته ذهـن آن حضـرت می‌داننـد، نه‌تنهـا مخالـف ادله عقلی، بلکـه مخالف آیات صریح این کتاب الهی است.

فهرست منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. ابن‌فارس، ابوالحسن احمد (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، قاهره: دار احیاء الکتب العربیة.

۲. ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دار صادر.

۳. ابوزید، نصرحامد (۱۳۸۰ش)، معنای متن (ترجمه مفهوم النص)، ترجمه: محمدمهدی کریمی‌نیا، تهران: طرح نو.

۴. امینی، ابراهیم (۱۳۸۵ش)، وحی در ادیان آسمانی، قم: بوستان کتاب.

۵. جمع نویسندگان، مرکز فرهنگ و معارف قرآن (۱۳۸۶ش)، علوم القرآن عند المفسرین، قم: بوستان کتاب.

۶. حسینی، سیدموسی (۱۳۷۹ش). «وحیانی بودن الفاظ قرآن»، پژوهش‌های قرآنی، ش۲۱ـ۲۲.

۷. راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد (۱۳۷۶ش)، معجم مفردات الفاظ القرآن، مشهد: انتشارات مرتضوی.

۸. رامیار، محمود (۱۳۴۶ش)، تاریخ قرآن، تهران: شرکت سهامی نشر اندیشه.

۹. زرقانی، محمد عبدالعظیم (۱۴۰۸ق)، مناهل العرفان فی علوم القرآن، بیروت: دار الفکر.

۱۰. زرکشی، بدرالدین محمدبن‌عبدالله (۱۴۰۸ق)، البرهان في علوم القرآن، بیروت: دار الفکر.

۱۱. شاکر، محمدکاظم (۱۳۷۹ش)، قرآن در آینه پژوهش، تهران: رایزن.

۱۲. شیروانی، علی (۱۳۹۲ش)، کلیات فلسفه، قم: نشر هاجر.

۱۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۶۷ش)، تفسیر المیزان، قم: انتشارات بنیاد علمی و فکری علامه.

۱۴. طبری، محمدبن‌جریر (۱۳۵۲ش)، تاریخ طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.

۱۵. عسگری، سیدمرتضی (۱۴۱۶ق)، القرآن الکریم و روایات المدرستین، قم: کلیه اصول دین.

۱۶. قائمی‌نیا، علی‌رضا (۱۳۸۱ش)، وحی و افعال گفتاری، قم: انجمن معارف.

۱۷. لاهیجی، عبدالرزاق (۱۳۸۳ش)، گوهر المراد، تهران: سایه.

۱۸. معرفت، محمدهادی (۱۳۸۴ش)، علوم قرآن، قم: ذوی القربی.

۱۹. ـــــــــــ (۱۴۱۶ق)، التمهید في علوم القرآن، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.

۲۰. هیک، جان (۱۳۷۶ش)، فلسفه دین، ترجمه: بهزاد سالکی، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی.

چکیده‌ها